

بسمه تعالی

گزارش نشست علمی «موضوع شناسی فقهی «عید و استهلال» از نگاه امامیه و احناف»

نشست علمی «موضوع شناسی فقهی «عید و استهلال» از نگاه امامیه و احناف» به همت مؤسسه مذاهب اسلامی، مرکز موضوع شناسی احکام فقهی و پژوهشگاه قرآن و حدیث در مرکز موضوع شناسی احکام فقهی در قم برگزار شد. در ابتدای این نشست علمی حجة الاسلام والمسلمین «علائی نژاد» مدیر گروه علمی فقه عبادی مجموعه تلاش های گروه فقه عبادی مرکز را نسبت به موضوع «عید و استهلال» تشریح و تبیین کرد و این نشست را در راستای تکمیل پژوهش های پیشین مرکز و مکمل جوانب بحثی موضوع شناسی «عید و استهلال» دانست. در این نشست که به مدیریت حجت الاسلام والمسلمین پیمبرپور برگزار شد؛ حجت الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد حسن حکیم مدیر گروه علمی مطالعات بنیادین و استاد نیاز قلیچ آخوند حنفی مدرس مدرسه علوم دینی نور بناور سیمین شهر، به بحث از طبیعت موضوع «عید و استهلال» از حیث اجتماعی بودن یا فردی بودن عنوان، و طرح و نقد دیدگاه های امامیه و احناف در تبیین موضوع پرداختند.

متن مباحث ارائه شده توسط حجت الاسلام دکتر «سید محمد حسن حکیم» عضو هیات علمی پژوهشگاه قرآن و حدیث و مدیر گروه علمی مطالعات بنیادین مرکز موضوع شناسی احکام فقهی، در نشست علمی «موضوع شناسی فقهی «عید و استهلال» از نگاه امامیه و احناف» که در روز چهارشنبه ۱۸ مهرماه ۱۴۰۳ در مرکز موضوع شناسی احکام فقهی قم برگزار شد:

بیان مسئله و تحریر محل نزاع

موضوع شناسی یکی از مبادی و مرحله ای پایه در استنباط احکام شرعی است که از دیرباز مورد توجه فقهای مسلمان بوده و هست. اساساً حکم شرعی ابتدای بر «عنوان یا همان موضوع» دارد. اگر «موضوع یا عنوان» منقح نشود حکم هم بی معنا خواهد بود. حکم بدون «عنوان» ما به ازایی نخواهد داشت. در باب حدود و ابعاد بحثی «موضوع شناسی» دیدگاه های متعددی هست: از «تحلیل مفهوم» و «تشخیص موضوع» تا «تطبیق احکام بر مصادیق خارجی»، که طیف گسترده ای از موافقان و مخالفان و صاحبان آراء را به خود جلب کرده است. اما این که فهم و تحلیل و تشخیص «موضوع یا مفهوم یا عنوان»، محور بحث موضوع شناسی فقهی هست، قدر متیقنی است که همه بر آن اتفاق نظر دارند. لذا از آنجا که محور کلام در بحث ما، ناظر به فهم و تشخیص «موضوع و عنوان» است؛ و دخالتی در تطبیق مصادیق ندارد؛ از ورود در تفصیلات مرتبط با این که آیا موضوع شناسی شامل تطبیق بر مصادیق هم می شود یا منحصر در تحلیل مفهوم است اجتناب می کنیم. غرض این که محل نزاع در این بحث «تشخیص موضوع» و «تحلیل عنوان» است. یعنی «عید و استهلال» که ظرف برای اعمال و رفتارها و احکام شرعی متعددی قرار گرفته، در بحث ما موضوع و محور بحث و تحلیل شناخت قرار می گیرد. در تحلیل موضوع و عنوان «عید و استهلال» جهات عدیدی داخل است و جوانب بحثی مختلفی را می توان طرح کرد: از ماهیت شناسی خود «عید» تا مفهوم پژوهی عناوین مرتبط تا تطبیق عناوین بر موضوعات وسیط و...؛ اما از میان همه جهات مختلف دخیل در بحث محل نزاع مورد پژوهش در بحث ما «طبیعت شناسی عید و استهلال» است که کمتر به تفکیک و تفصیل مورد دقت قرار گرفته است.

در حقیقت محل کلام در این بحث ما بر این نکته مستقر است که موضوع «عید و استهلال» که شارع آن را بستر و ظرف احکام مرتبط با نسک و شعائری خاص قرار داده؛ دارای چه نوع طبیعتی است؟ به دقت فنی: خود موضوع و عنوان «عید و استهلال»، موضوعی اجتماعی لحاظ شده؟ به این معنا که مقوم موضوع، حیث اجتماعی است؟ یا در طبیعت موضوع، غیر اجتماعی بودن و اتیان فرد مقوم موضوع قرار گرفته؟ یا این که اساسا «صرف العبادة» لحاظ شده و مقوم فراتر از اتیان عمل عبادی ندارد؟ طبیعتا هر یک از این احتمالات تبعات جدی نسبت به تحلیل حکمی و احکام شرعی مترتب بر موضوع خواهد داشت، چنانکه همه فقهاء تصریح دارند که احکام تابع عناوین است. اقل اختلاف و منازعه تابع این پژوهش هم در این است که اگر مسأله و موضوع یا عنوان را شارع از اساس اجتماعی لحاظ کرده باشد و «رکن عنوان» را اجتماعی بودن دانسته باشد؛ با این فرض حاکم در آن چه نقش و جایگاهی خواهد داشت؟ همین طور قناعت فردی در اثبات آن کفایت می کند یا خیر؟ و همین طور این که آیا اتیان فردی اعمال و نسک مترتب بر «عید و استهلال» مجزی خواهد بود؟ و بسیار فروع دیگر که باید نسبت به تحدید و تبیین آن اقدام کرد.

مراتب تحلیلی بحث

برای تبیین موضوع «عید و استهلال»:

- اول خود ماهیت عید به لحاظ مفهوم پایه لغوی و استعمالات فقهی آن باید تبیین شود
- ثانيا باید قرائن روایی تجمیع شود تا اخذ به عنوان نزد شارع احراز شود
- ثالثا و برای تمیم بحث سابقه بحث در کتاب های فقهی اصحاب مورد اشاره قرار گیرد.
- البته نسبت به موارد نقض و شبهات در مسئله هم در ضمن همین مراحل بحثی، اشاراتی خواهم داشت ان شاء الله

اول: ماهیت عید به لحاظ لغوی و استعمالات آن

در ماهیت «عید» به لحاظ لغوی «اجتماع» رکن اساسی مفهوم این واژه است. چنانکه نزد اهل لغت این طور تعبیر آورده اند: «العید: كل يوم فيه جمع، و اشتقاقه من عاد یعود كأنهم عادوا إليه» در مقام استعمال هم این گونه آمده: «وعید المسلمون: شهدوا عیدهم»؛ یا در تعبیر دیگر آمده: «العید: اسم للموسم المعهود يحتفل به الناس سنویا فیتزاورون و یتهدون و یتذکرون فیه حادثا سعیدا»، همین طور در تعابیر دیگر آمده: «العید: كل يوم فيه جمع أو تذکار لذي فضل»، یا گفته اند: «العید واحد الأعیاد هو كل يوم مجمع» و...؛ البته این روز اجتماع در لغت اعم از فرح و حزن است چنانکه الأزهری می گوید: «والعید عند العرب الوقت الذي یعود فیه الفرح و الحزن»، اما در استعمالات شرعی منصرف به مصادیق فرح و شادی و خوشحالی شده؛ راغب در مفردات می گوید: «والعید ما یعود مرة بعد أخرى، و خص فی الشریعة بیوم الفطر و یوم النحر، و لما كان ذلك الیوم مجعولا للسرور فی الشریعة صار یستعمل العید فی كل یوم فیه مسرة».

نکته مهم این است که در استعمالات شرعی هم، همین مفهوم پایه. یعنی رکن بودن «اجتماع» برای «عید». لحاظ شده و تصرف افزوده ای پدید نیامده، چنانکه عادات این گونه تعبیر می شود؛ مثلا در اقسام عید که شارع آن را جعل و قرارداد نموده گفته اند: یوم الفطر، و الأضحی، و یوم عرفة، و یوم الجمعة، و یوم الغدیر؛ که در همه این اعیاد رکن «عید»، «اجتماع» است. همین طور در اعیاد امضائی مثل نوروز هم، «اجتماع» رکن «عید» است.

افزون بر این قرائن استعمالی در لسان روایات اخذ به رکن بودن «اجتماع» در جعل «عید» از سوی شارع مصرح است. چنانکه در روایت فقیه از امام رضا علیه السلام این طور آمده: «إنما جعل یوم الفطر، العید، لیكون للمسلمین مجتمعا یجتمعون فیه، و یتزاورون لله عز و جل، فیمجدونه علی ما من علیهم؛ فیکون یوم عید، و یوم اجتماع، و یوم فطر، و یوم زکاة،

ویوم رغبة، ویوم تضرع، ولأنه أول يوم من السنّة يحل فيه الأكل والشرب لأن أول شهور السنة عند أهل الحق شهر رمضان فأحب الله عز وجل أن يكون لهم في ذلك مجمع يحمّدونه فيه ويقدسونه...»
 پس به لحاظ مفهوم پایه لغوی و استعمال لغوی رکن اساسی «عید». یعنی خود مفهوم «عید» فارق از اعیاد اسلامی یا عید فطر و اضحی و جمعه به خصوصه؛ «اجتماع» رکن اساسی مفهوم «عید» هست. در استعمالات شرعی هم همین رکن «اجتماع» به قوت خود باقی مانده و تصرف افزوده پدید نیامده که ماهیت «عید» را در استعمالات شرعی دچار تغییر یا تغییر خاصی کرده باشد.

خوب این میشود یک تصویر اولیه از موضوع «عید» در حدود استعمالات عام و خاص آن؛ اما تحلیل و تبیین در این حدود و به همین اندازه قابلیت اخذ و تحکم ندره؛ چون همه جوانب «عید و استهلال» جنبه لغوی و استعمالی نیست. یعنی به صرف معنای پایه ی لغوی و استعمالات عمومی یا استعمالات خاص، نمی توان اخذ به «اجتماع» به عنوان رکن موضوع احکام مربوط به «عید و استهلال» کرد. بلکه باید احراز کنیم که شارع در مقام جعل همین مفهوم اجتماع را اخذ در عنوان کرده است. لذا باید روایات دال بر احکام مترتب بر «عید» را مورد مطالعه قرار دهیم. البته نه از جهت استنباط حکم و نتایج و ثمرات حکمی که بر آن ها مترتب می شود! بلکه از جهت کارکرد دلالتی و قرینیتی که در تبیین موضوع یا عنوان شرعی مأخوذ در حکم دارد.

مرحله و مرتبه دوم بحث مربوط است به خوانش و تحلیل روایات باب

روایات وارده در باب «عید» که می تواند افاده برای کشف موضوع. یعنی ماهیت شناسی و طبیعت شناسی. موضوع و عنوان «عید» به لحاظ اخذ شدن حیث اجتماعی در عنوان داشته باشد، را می توان در چند طایفه تقسیم و تفریع کرد:
 یک طایفه روایاتی است که «عید» و اعمال آن مثل صلاة را مقید به «امام» و «اجتماع» می کند: مثل: روایت زرارۀ عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: «لیس فی الفطر و الأضحی أذان و لا اقامة. الی ان قال: و من لم یصل مع إمام فی جماعة فلا صلاة له و لا قضاء علیه». یا روایت محمد بن مسلم عن أحدهما (علیهما السلام) قال: «سألته عن الصلاة یوم الفطر و الأضحی فقال لیس صلاة إلا مع امام». یا روایت زرارۀ، عن أبی جعفر علیه السلام، أنه قال: «صلاة العیدین مع الإمام سنة...» که البته سنت در این روایت اخیر به معنا و مفهوم واجب مقابل فریضه است؛ یعنی به جعل نبی مکرم ص واجب شده است.

یک طایفه روایاتی است که مصداق امام را منصرف به حاکم می کند، و حاکم را در اقامه شرط می کند: مثل این روایت متفق علیه که در مصادر متعدد و به طرق مختلف از حضرت امیر علیه السلام گزارش شده: «قال الناس لأمریر المؤمنین (علیه السلام) ألا تخلف رجلا یصلی فی العیدین؟ قال لا أخالف السنة» و در بعضی نقل ها این طور آمده «قیل له یا امیر المؤمنین (علیه السلام) لو أمرت من یصلی بضعفاء الناس یوم العید فی المسجد؟ قال أکره أن أستن سنة لم یستنہا رسول الله (صلی الله علیه و آله)» و در برخی دیگر از نقل ها آمده: «قال الناس لعلی (علیه السلام) ألا تخلف رجلا یصلی بضعفة الناس فی العیدین؟ قال فقال لا أخالف السنة». همین طور روایاتی که مقصود از جماعت را به اجتماع عام مسلمین منصرف می کند: مثل روایت عمّار بن موسی عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت له هل یؤمّ الرجل بأهله فی صلاة العیدین فی السطح أو فی بیت قال لا...».

یک طایفه از روایات هم مکمل همین معناست اما در سیاق نهی اتیان صلاة بغير امام، که عمل را غیر مطلوب و ناروا می شمارد: مانند تعبیری که در روایت زرارۀ از امام صادق علیه السلام آمده که «... من لم یصل مع إمام فی جماعة فلا صلاة له و لا قضاء علیه». یا تعبیرات شایع که به کثرت در روایات باب تکرار شده که «لا صلاة الا مع امام»، مانند روایت رسیده از امام باقر علیه السلام: «قال: إنّما الصلاة یوم العید علی من خرج إلى الجبّانة و من لم یخرج فلیس علیه صلاة». یا تعبیرات روایت عمّار بن موسی عن أبی عبد الله علیه السلام قال: قلت له هل یؤمّ الرجل بأهله فی صلاة العیدین فی السطح أو فی بیت قال لا...».

حتی در مورد مریض و معذور نیز مشابه این معنا هست که امام صادق علیه السلام می فرماید: «الخروج يوم الفطر و يوم الأضحى إلى الجبّانة حسن لمن استطاع الخروج إليها فقلت أ رأيت إن كان مريضاً لا يستطيع أن يخرج أ يصلّي في بيته قال لا».

طایفه دیگر روایات دال بر اشتراط عدد در اقامه عید است، مثل این روایت الحلبيّ از امام صادق علیه السلام «أنّه قال: في صلاة العيدين إذا كان القوم خمسة أو سبعة فإيَّهم يجمّعون الصلاة كما يصنعون يوم الجمعة...».

طایفه دیگر روایاتی است که در حضور در عید را الزام برای همه حتی محبوسین دارد: مثل این روایت «عبد الرحمن بن سيابة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنَّ عليَّ الإمام أن يخرج المحبسين في الدّين يوم الجمعة إلى الجمعة و يوم العيد إلى العيد و يرسل معهم فإذا قضاوا الصلاة و العيد ردّهم إلى السّجن».

یک طایفه هم روایات اهل سنت است، متون و روایات و گزارش هایی که نقش قرینه و مکمل برای بازسازی فضای صدور و نزدیک شدن به تلقی مخاطب از بیانات شارع دارد: مثل این روایت که مبین أخذ به مفهوم «اجتماع» در «عید» و مکمل بیانات ذکر شده است: «عن الزهري، قال: بعث رسول الله ص إلى قري غريبة؛ فدك وينبع ونحوها من القرى، على مسيرة ثلاث من المدينة: أن يجمّعوا، وأن يصلّوا العيدين» و این که بر پایه همین تلقی در قرن اول مشی می شده است چنانکه در حکم عمر بن عبد العزيز هم منعکس شده: «كتب عمر بن عبد العزيز إلى أهل القرى يأمرهم أن يصلّوا الفطر والأضحى وأن يجمّعوا».

یا این دست روایات که صلاة را مشروط به امام می کنند و مطابق بیانات رسیده از ائمه اهل بیت علیهم السلام است: «قال عكرمة: أهل السواد يجتمعون في العيد يصلّون ركعتين كما يصنع الإمام» و «عن إبراهيم، قال: من فاتته صلاة العيد مع الإمام، فليس عليه تكبير» و... یا مثل این روایت که مکمل مفهوم فريضه و سنت است: «عن معمر، قال: ما رأيت الجمعة إلا أوجب عندهم من الفطر، يقولون: هذه فريضة وهذه سنّة». یا مثل این روایات که از پیامبر اکرم ص و امیر المومنین ع گزارش کرده اند: «لا جمعة، ولا تشريق إلا في مصر جامع. قال معمر: يعني بالتشريق يوم الفطر والأضحى الخروج إلى الجبّانة». یا این دست تلقی ها که جایگاه امام به معنای حاکم را تاکید می کند: «عبد الله بن أحمد: سألت أبي عن أهل قرية يكونون ثلاثمئة، أجمعون فيها العيدين؟ قال: لا بأس بإذن الإمام». یا مثل این گزارش که مبین همان مفهوم سنت رسول الله است که بالاتفاق از امیر المومنین علیه السلام گزارش کرده اند: «عن ثعلبة بن زهدم؛ أنّ عليّاً ع استخلف أبا مسعود على الناس، فخرج يوم عيد، فقال: يا أيّها الناس! إنّه ليس من السنّة أن يصلّي قبل الإمام» این معنا را بسیاری مثل ابن مسعود وحذيفة وابن عمر وعلقمة بن قيس وسعيد بن جبیر ومسروق گزارش کرده اند. یا مثل این روایت که جمعه و عید را قیاس کرده و تفصیل همان بیانات گزارشات رسیده از اهل بیت علیهم السلام است: «عن ابن جريج، قال: قلت لعطاء: أواجبة صلاة يوم الفطر على الناس أجمعين؟ قال: لا، إلا في الجماعة، قال: ما الجمعة بأن يوتى أوجب بذلك منها إلا في الجماعة، فكيف في الفطر! قال عطاء: لا يثمّان أربعاً في جماعة ولا غيرها. قال: قلت لعطاء: أحقّ على أهل القرية أن يحضروا صلاة الفطر، كما حقّ عليهم حضور يوم الجمعة؟ قال: نعم، قال: ذلك تترى. وقد كان قال لي مرّة أخرى قبل هذه: حقّ ذلك، فأما كحقّ الجمعة فلا، أمروا بالجمعة».

مطالعه جامع گزارش های حدیثی رسیده، به روشنی نمایانگر اخذ به مفهوم «اجتماع» به عنوان عنصر کلیدی یا رکن اساسی موضوع و عنوان در «عید». به عنوان موضوع حکم شرعی است.

از این بالاتر از تعبیر وارده در روایات روشن می شود که «اجتماع» مورد اراده شارع هر جماعتی و هر اجتماعی نیست! چون سائل از امام پرسید من در خانه با اهل خانه اقامه جماعت می کنم و امام نهی کرد؛ بلکه مقصود اجتماع به معنای حضور اجتماعی و عمومی است.

البته دو روایت هم هست که موهم خلاف است: یکی روایت ابن سنان است: «من لم يشهد جماعة الناس في العيدين فليغتسل و ليتطيب بها وجد و ليصل وحده كما يصلی في الجماعة». و یکی هم روایت سماعه «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له متى يذبح قال إذا انصرف الإمام قلت فإذا كنت في أرض ليس فيها إمام فأصلّي بهم جماعة فقال إذا استقلّت

الشَّمْس و قال لا بأس أن تصلي وحدك و لا صلاة إلا مع إمام». در مورد این دو روایت اولاً باید توجه داشت که به لحاظ موضوع شناسی، متن هر دو روایت مشعر به اخذ «اجتماع» در موضوع و عنوان «عید» و صلاة مترتب بر عید هست و تنافی اولی میان این روایات با مجموع روایاتی که گذشت نیست. ثانیاً سیاقه این دو روایت به ویژه موثقه سماعه، دلالت بر حالت خاص دارد؛

استثناء خاص نسبت به حکم موضوع عام را بیان می کند. تنافی این دو روایت اولاً و اساساً با روایت زراره از امام باقر علیه السلام است که فرمود «فلا صلاة له و لا قضاء عليه». یعنی محل نزاع می شود «حکم فرادی خواندن نماز عید» یا نهایتاً «اقامه جماعت در غیر اجتماع مسلمین»، به این معنا که نهی وارده آیا دلالت بر بطلان اتیان فرادی دارد یا نه؟ که طبیعتاً این مباحث از فرع بحث است و منعی برای اصل ماهیت «عید» و اخذ مفهوم «اجتماع» در عنوان و موضوع «عید» ندارد؛ حالت خاص و استثنائات را تبیین می کند و نقضی برای اصل عنوان و ارکان ماهیتی آن ندارد. یعنی با اصل اخذ به «اجتماع» در «موضوع عید» از سوی شارع تنافی ندارد.

مرحله و مرتبه سوم بحث که نقش تمیمی دارد یک مراجعه اجمالی هم به بحث های فقها داریم

مراجعه به بحث های فقهی هم مؤید همین معنا هست چنانکه از صدر تا به امروز در عبارات مختلف، فقهای امامیه اجتماعی بودن ماهیت عید و شعائر و نسک مترتب بر آن را تصریح کرده اند: جناب «شیخ مفید» در «الاعلام» در مقام اشتراط عدد در اتیان صلاة العید می فرماید: «واتفقت الإمامية على أن أقل من يجب بحضوره المصير الاجتماع لصلاة الجمعة خمسة نفر من الرجال الأحرار المسلمين، الذين ليسوا مسافرين و لا مرضى و لا عاجزين، و أقل من يجب بحضوره المصير صلاة العیدین سبعة نفر ممن ذكرناه». یا مثلاً «صاحب حدائق» در اعتبار عدد در صلاة العید می فرماید: «و قد أجمع الأصحاب (رضوان الله عليهم) على اعتباره هنا» بعد هم مناقشه تفصیلی در مستندات این اتفاق نظر امامیه می کند. یا مثلاً «صاحب ریاض» این طور طور می فرماید: «صلاة العیدین أي عیدی الفطر و الأضحی و هي واجبة جماعة یا جماعة المستفیض بل المتواتر من أخبارنا و إنما تجب بشروط الجمعة المتقدمة بلا خلاف أجده فیما عدا الخطبة بل بالإجماع علیه صرح جماعة كالمترضى في الانتصار و الناصرية و الشيخ في الخلاف و الفاضل في المنتهی و المحقق الثاني في شرح القواعد و الفاضل المقداد...» و بعد می فرماید: «هذا مضافاً إلى بعض ما مر في اشتراط هذا الشرط في بحث الجمعة من القاعدة و عبارة الصحيفة السجادية و يدل على اعتبار العدد مضافاً إلى الإجماع الظاهر المصرح به هنا على الخصوص في الخلاف و المنتهی و غیرهما» همین طور در تبیین جایگاه حاکم اسلامی در اقامه عیدین، روایات امیر المومنین که پیش تر ذکر شد. را نقل می کند می فرماید: «و في هذه الأخبار دلالة واضحة على كون صلاة العیدین منصب الإمام لمكان استیذان الناس عنه نصب إمام لها...».

این ها از باب نمونه است غرض این است که عرض کنیم در عبارات فقهاء و در ضمن مباحث فقهی آقایان هم علماء هم آشکار می شود که این ها اولاً اخذ به مفهوم «اجتماع» در «موضوع و عنوان عید» را مفروض دارند، و ثانیاً مدخلیت جدی حاکم به عنوان عنصر مقوم اجتماع در موضوع عید را هم تأکید می کند.

البته در بحث فقهی و کتاب های فقهاء فروع و تفصیل بسیاری آمده که به دقت مراد از امام و بحث غیبت و فروع متعددی را طرح و نقد کرده و به تناسب آن احکام موضوعات را تبیین کرده اند. این دست مباحث خارج از محل مطالعه و محل نزاع در بحث ماست. حالات خاص و شرایط مختلفی که برای اتیان عمل شرعی پدید می آید و قیودی که شارع برای این حالات در نظر می گیرد، تنافی یا حتی دخالتی در «طبیعت مسأله»، یا در «طبیعت موضوع یا عنوان شرعی» ندارد.

جمع بندی و نتیجه بحث

با این مقدمات باید عرض کنم: بر پایه مفهوم «عید» و استعمالات عام و همچنین استعمالات خاص آن، به ضمیمه بیانات وارده و طوایف روایات طرح شده در موضوع محل کلام، و با استفاده از قرائن حافه روایات، و همچنین با بهره گیری از

تلاش های فقها تا به امروز؛ می توان گفت: «اجتماع» رکن اساسی در موضوع و عنوان «عید و استهلال» است. به این معنا که سخن از «عید و استهلال» اولاً وبالذات، سخن از یک «عنوان اجتماعی» است نه «فردی» و نه حتی صرف عبادت یا عبادی صرف!»
این طبیعت اجتماعی بودن موضوع «عید و استهلال» قاعدتاً اقتضائات خاص خود را دارد و بر احکام مترتب بر آن تاثیر جدی خواهد داشت.

متن مباحث ارائه شده توسط استاد نیاز قلیچ آخوند حنفی مدرس مدرسه علوم دینی نور بناور سپین شهر، در نشست علمی «موضوع شناسی فقهی «عید و استهلال» از نگاه امامیه و احناف» که در روز چهارشنبه ۱۸ مهرماه ۱۴۰۳ در مرکز موضوع شناسی احکام فقهی قم برگزار شد:

خداوند متعال را شکرگزارم که در این نشست علمی توفیق حضور عنایت فرمود و از بیانات دکتر حکیم استفاده کردیم.

جناب دکتر موضوع را طرح بحث فرمودند و تحقیقات لغوی کلمه «عید» و روایات‌هایی که در منابع اهل تشیع و اهل تسنن آمده است، آن‌ها را ذکر فرمودند، بنای بنده این نیست که اینها را دوباره تکرار بکنم؛ چون تحقیق لغوی یک چیز عامی هست و مورد قبول همه فرق هست تقریباً، از نظر روایی هم؛ نظر احناف در مورد عید مخصوصاً در نماز جمعه بر این هست که اذن حاکم را می‌گویند شرط است و مبنا بر همان اجتماعیت هست.

دین اسلام مستحضرید که بر مقوله اجتماع تأکید خاصی دارد و می‌بینیم روزانه در اجتماع مسلمانان در نماز جماعت، به صورت هفتگی، در نمازهای جمعه، به صورت سالانه در نمازهای عیدین و به صورت عمری در حج، به این چیز اهتمام خاصی داشتند.

این بحث که نماز عید، مسئله اجتماعی هست، یک چیز مشهودی هست و مفروغ عنه است و تمام روایات بر این تأکید دارد و همه مذاهب بر این اتفاق دارند.

اما اینکه این یک مسئله فردی هست، یا یک مسئله اجتماعی به این معنا که اذن حاکم شرط هست یا نیست، می‌تواند قابل بحث باشد. مستحضرید که نمازهای جماعت، با وجود اینکه به صورت جماعت خوانده می‌شود و اجتماعی در آن هست، اما یک مسئله فردی هست.

فردی به این معنا که کسانی که در نماز جماعت شرکت نکردند، باز وظیفه عینی آن‌ها هست که به صورت انفرادی باید ادا بکنند و جایز هست. اما مسئله حج، اقتضائات خود را دارد، زمان و مکان خود را دارد و آن چیزی که با هم مشابه هستند، نماز عید و نماز جمعه است. که اینها به صورت انفرادی، تمام مذاهب. چنان که جناب دکتر نصوص را فرمودند؛ و همین طور نظر احناف هم همین است که به صورت انفرادی نه نماز جمعه خوانده می‌شود و نه نماز عیدین و حتی جماعت‌هایی که ممکن است در جایی دیگری باشد که غیر از جماعة المسلمین هست، آن را نظر احناف هم انکار می‌کند و قائل به جواز نیست، آن جماعتی برای خواندن نماز عید و نماز جمعه معتبر هست که با اذن امام و با جماعة المسلمین باشد.

اما اینکه در مورد فردی یا اجتماعی بودن نماز عید، در نصوص فقهی احناف به این عنوان بحثی باشد نه بحث نکرده اند که بگویند فردی یا عبادی. البته عبادی بودن مفروغ عنه هست که عبادی است و نماز عید را و بلکه کلاً عید را مثل اعیادی که بعضی از اقوام دارند، مشرکین دارند که یک جشن‌های ملی است، عید مسلمانها به این صورت نیست، ماهیت عید این هست که خوشحالی در ادای عبادت است.

خداوند متعال ماه رمضان را عنایت فرمود، یک عبادت سخت است، در تشریح عبادات می‌فرمایند خداوند متعال اول نماز را خلق کرد که تربیت روحانی و یک ریاضتی است که ایمان انسان، تقوای انسان تربیت پیدا می‌کند و این یک چیز سهلی هست نسبتاً در مرحله دوم که گفته اند، نسبتاً سخت است، زکات است. مرحله سوم را گفته اند صوم است،

رمضان است، چون که رمضان اعمال قلبی هم هست، نیت باید باشد، ترک ما سوا الله آن صوم اخص الخصوص و پرهیز از خورد و نوش و مسائل جنسی و پرهیز از گناه. یعنی خدای متعال روزه را برای ما فرض فرمود، یک تهرین تقوا هست به این صورت که ما از مباحات پرهیز می‌کنیم؛ چیز عجیبی که هست این است که عموماً دستور بر این است که پرهیز از محرّمات باشد، اما اینجا پرهیز از مباحات هست، مباحات از چیزهایی که حلال است تا اینکه این استظهار پیدار بشود. یک بچه کوچک هم ممکن است که تنها باشد، روزه هم گرفته است، دست به آب نمی‌رساند می‌گوید من روزه هستم، استظهار خدا تقویت پیدا می‌کند و در انسان این ایمان تقویت می‌شود که من از محرّمات پرهیز بکنم.

به هر حال منظور من این است که یک چیز سختی نسبت به نماز و زکات هست و خداوند متعال به عنوان جایزه ادای این عبادت یک ماه، عید فطر را داده است، به خاطر ادای عبادت حج، به ما عید قربان را داده است. لذا این یک جشن ملی یا جشن قومی نیست، این هم خود یک عبادتی است که خداوند متعال به عنوان جایزه برای ادای عبادت عنایت فرموده است.

بنده برخی از دلایلی که ممکن است برای بیان ارجحیت در تشخیص موضوع عید مطرح بشود، اینها را مطرح می‌کنم، نه این که به عنوان نظر احناف باشد این را تصریح بکنم، چون احناف در کتابهای فقهی شان به این صورت بحث نکرده‌اند. اما به خاطر اینکه بحث در مورد فردی و اجتماعی بودن مسئله هست، بعضی از دلائلی که می‌تواند طرح شود مطرح می‌کنم. البته نظر خود را در آخر بیان خواهم کرد اینها از باب طرح بحث در فقه حنفی است.

سه دلیل هست که ممکن است بعضی استظهار بکنند به این دلائل و بگویند نماز عید یک مسئله فردی هست.

مقدمه اش این است که روزه یک عبادت فردی است که اصلاً ممکن است کسی متوجه نشود این فرد روزه است؛ چون انسان همیشه نمی‌خورد و لذا روزه دار بودن هم برای دیگران معلوم نمی‌شود، که فرمود: «الصوم لی و أنا أجزی به یا أجزی به». و چون صوم فردی هست به این خاطر می‌گویند عید فطر هم که تابع صوم است و در واقع فطر پایان آن صوم هست و تابع هست و «التابع يأخذ حکم الاصل»، حکم تابع، حکم همان اصل است. یا می‌گویند «نهاية الشيء لا يكون غير الشيء»، و لذا حکم تابع، حکم اصل است وقتی صوم عبادت فردی است، عید هم عبادت فردی خواهد بود.

دلیل دوم توجه به ماهیت عیدهای شرعی است که عید فطر در پایان یک عبادت مشروع شده است و عید قربان در پایان عبادت حج مشروع شده است و گفتیم مثل عیدهای ملی نیست که به صورت اجتماعی و به دستور حکومت اقامه شود، این طور نیست. لذا عید فطر و نماز فطر گفته‌اند مثل نمازهای پنجگانه که به صورت جماعت خوانده می‌شود است، اما عبادتی فردی است که برای روزه دار به عنوان جایزه عنایت شده است.

اینها دلائلی است که که محتمل است، چیزی است که به ذهن می‌آید در استدلال و اشکال ...

استدلال سوم، همان روایت صحیح بخاری است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و [آله] و سلم می‌فرماید «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدَرُوا لَهُ» در این روایت حکم صوم و افطار را به مخاطبین که عموم مسلمان‌ها هست، به آن‌ها واگذار شده است، یعنی می‌فرماید؛ إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا این خطاب به عموم مسلمان‌ها هست که به صورت فردی، همچنان که روزه می‌گیرند، به صورت فردی هم این یک عبادت فردی هست. این هم ممکن است یک دلیل باشد، لذا وظیفه فردی هر مسلمان توجه به استهلال هست و به ظاهر فرقی بین استهلال صوم و استهلال فطر وجود ندارد.

ممکن است در اینجا بعضی در مورد این حدیث اشکالی وارد بکنند که این که گفتیم «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا»؛ یک بحث اصولی هست که می‌گوید: «القران فی اللفظ يجب القران فی الحکم» یعنی این که آیا قران در لفظ که دو چیز را یک جا آورده است، آیا این موجب حکم واحد هست یا نیست؟ نظر مالکیه این است که موجب قران در حکم

هم هست و لذا مالکی‌ها می‌توانند همچنین استدلالی داشته باشند. ولی نظر احناف اینطور نیست، می‌گویند قرآن در لفظ موجب قرآن در حکم نیست و لذا این استدلال نمی‌تواند استدلال از جانب احناف باشد، بعضی ممکن است اعتراض بکنند. اما می‌شود یک جوابی داد؛ به این بیان که با وجود این که موجب قرآن در لفظ موجب قرآن در حکم نیست ولی می‌تواند یک قرینه‌ای باشد و لذا می‌بینیم مثلاً أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ که مقارن شده اند بعضی از احکام مشترک، هم دارند.

این سه دلیل به صورت خیلی مختصر بر ترجیح فردی بودن موضوع عید.

اما دلایل ارجحیت اجتماعی بودن عید فطر

به نظر بنده هم اجتماعی بودن عید فطر ترجیح دارد و موافق با نظرات جناب دکتر حکیم هستم. گرچه برخی از دلائلی که اینجا می‌خواهم مطرح بکنم ممکن است بعضی اعتراضاتی هم به دلایل و یک جرح‌هایی هم به این دلائل وارد بکنند.

از دلائل ارجحیت اجتماعی بودن عید فطر یکی این است که نماز عید فطر مانند نماز جمعه عبادتی اجتماعی است، چون شرائط وجوب هر دو یکسان است، این مسئله خیلی مهم است، چون که شرائط وجوب هر دو در مذهب احناف مثل هم است. نماز عید فطر بر اهل روستا و قری لازم نیست، نماز فطر هم همین است، نماز عید فطر هم بر آن‌ها لازم نیست، لذا وجوب عید فطر مستلزم اجتماعیت و کثرت معتدّ بها است که نشان از اجتماعی بودن این عبادت دارد. به طور خلاصه می‌گوییم که در قیاس نماز عید فطر بر نماز جمعه، که نماز جمعه چون اجتماعی است، لذا نماز عید هم اجتماعی هست.

دلیل دوم بنابر تصریح فقهای حنفی، برای ثبوت رمضان، خبر کافی هست، شهادت لازم نیست، این یک مسئله مهمی هست. فرق خبر و شهادت این است که برای صحت خبر، آن شخصی که بر صادق بودن این شخص مخبر اطمینان داشته باشد می‌تواند خبر او را قبول بکند، این برای کسان دیگر الزام‌آور نیست. اما شهادت چیزی است که برای دیگران الزام‌آور است و فقهای حنفی این را تصریح کرده‌اند و گفته‌اند برای ثبوت ماه رمضان، خبر کافی هست، یعنی یک نفر هم، یک شخص عادل، یا مستور الحالی که ظاهر الفسق نباشد، حال ممکن است ما ندانیم طرف حقیقتاً عادل هست یا نیست، ولی به ظاهر ظاهر الفسق نیست، با این حال رمضان ثابت می‌شود، کسی که ماه را دیده است، می‌شود شروع بکنند.

اما برای اثبات عید فطر، گفته‌اند شهادت ضروری هست، خبر صالح کافی نیست، چون در عید فطر، از جهت و یک علت این است که منفعت فردی بندگان هست، چون افطار بکند، منفعت خودش هست می‌تواند به خورد و نوش و این چیزها برسد. اما از یک دیگر مسئله عمومی و اجتماعی است و این مسئله نشان از تفاوت مشروعیت صوم و فطر دارد که مشروعیت صوم با مشروعیت عید فطر فرق می‌کند، آنجا خبر صالح کافی، شهادت ضروری نیست، اما اینجا شهادت ضروری هست و عید فطر کافی نیست.

در مورد شهادت حضور در مجلس قضاوت، در نزد قاضی ضروری هست. گفتیم شهادت که مطرح کردیم این نیست که دو نفری بیایند در نزد عالمی شهادت بدهند، وقتی ما کلمه شهادت را مطرح می‌کنیم، حضور در مجلس قاضی، آن قاضی که از طرف حاکم اسلامی برای این منظور معین شده است، ضروری هست. در کتاب مجلة الأحكام العدلیة در ماده ۱۶۸۷ می‌آورد؛ «لَا تُقْتَبَرُ الشَّهَادَةُ تَقَعُ فِي خَارِجِ مَجْلِسِ الْمُحَاكَمَةِ» و در شرح مجله می‌آورد: «ومن شروط أداء الشهادة مجلس القاضي، فأنه يتفويض بمجلس حكمه المعين من الامام أو محل ولايته». در فتح القریب که شرح هدایه فقه حنفی است هم می‌گوید: «الشهادة لغةً اخبارٌ قاطع و فی عرف اهل الشرع، اخبار صدق لاثبات حق بلفظ شهادة فی مجلس القرار». در منابع دیگر هم همین لزوم در مجلس قاضی و قضاء بودن را برای شهادت تاکید کرده‌اند. در کتاب هندیه می‌آورد: «اذا اجتمع اهل البلدة علی رجل و جعلوه قاضياً ليقضی فیما بینهم»، می‌گوید: «لا يستطيع قاضياً» یعنی این که مردم یک شخصی را به عنوان قاضی انتخاب بکنند، او برای اینها حکم بکند، و حکم قرار بدهند او را این حکم است، داور است،

نمی شود این را به عنوان قاضی اعتبار بکنیم. و لذا این هست که نصوص فقهی حکم دلالت دارد که عید فطر مسئله اجتماعی هست، چنانکه برای اثبات آن شهادت در نزد قاضی شرط شده است.

دلیل سوم که در فقه احناف آمده است، یک مسئله ای هست؛ که می گوید: «ان رأی مکلفٌ هلال رمضان، أو الفطر و ردّ قوله بدلیل شرعی ردّ قوله. یعنی بفسقه أو غلط حکم این است که. صام مطلقاً، مطلقاً یعنی فی هلال رمضان أو فطر وجوباً».

حالا این مسئله که گفتیم کسی هلال ماه رمضان را مشاهده کرده است، رویت کرده است ولی از طرف قاضی رد شده است، حالا یا به خاطر فاسق بودن این شخص هست یا اینکه قاضی تشخیص داده است که این چیزی که دیده است، ماه نبوده است.

در زمان قدیم هم نجوم اسلامی بوده است، قاضی های مخصوصی را معین می کردند که آن شهودی که ادعا می کنند ماه را رویت کرده اند، پیش آن قاضی بیایند، چون اطلاعات نجومی دارد تا آن ها را بسنجد، این چیزی که دیده است ماه بوده است یا ماه نبوده است، عموماً چهار تا سوال را می پرسیدند که ارتفاع آن چقدر بود؟ چه موقعی دیدی؟ چون مدت مکث ماه هست، قبل از رویت ماه، این چیزها قابل تحقیق هست و می شود معلوم کرد، یا جهت ماه را که کدام طرف بود و کدام طرف آفتاب بود؟ راست یا چپ آفتاب که پس از آن دیده شد. این چیزها را می پرسیدند.

اگر از طرف قاضی اگر رد بشود، اگر گفت در هلال رمضان هست، می فرماید خودش فقط روزه بگیرد، چون برای خود او که حجت است، برای دیگران الزام آور نیست، اما در هلال فطر، اینجا می گوید باید روزه بگیرد، یعنی رویت خودش که شخصی بوده است، در هلال عید، چون عید یک مسئله اجتماعی هست و این شخص واحدی این را دیده است، این را اعتبار نمی کنند، باید بنا بر احتیاط بشود این نمی تواند افطار بکند، یعنی نمی تواند عید بکند و باید روزه بگیرد.

این مسئله هم دال بر این است که عید یک مسئله اجتماعی هست به همین علت با وجود رویت ماه شوال به صورت شخصی چون از طرف حاکم رد شده است نمی تواند افطار بکند و باید روزه بگیرد.

مسئله چهارم بنا بر نظر احناف مسئله اختلاف مطالع هست. در نزد احناف عبارت اختلاف مطالع گفته می شود در نزد تشیع عنوان اختلاف افق؛ در نزد احناف که این اختلاف مطالع مسئله اختلافی هست، ظاهر روایت، متقدمین می گویند رای با اختلاف مطالع نیست.

اختلاف مطالع یک چیز کائناتی است، اما اینکه اعتبار دارد یا ندارد جای بحث است، متقدمین گفته اند اعتبار ندارد، یعنی اگر مغرب رویت بکنند این ملاک می تواند برای مشرق باشد و در یک روز می توانند کل مسلمان ها عید بگیرند یا اینکه روزه داشته باشند.

و لذا این مسئله هم چون اختلاف مطالع گفته اند معتبر نیست، بنا بر این نظریه، عید یک مسئله اجتماعی هست، وقتی اهل مغرب وقتی دیدند، این وقتی برای اهل مشرق هم ملاک هست، اینها بایند چه کار بکنند، این نیست که آن ها عید بکنند این طرف قبول نکنند و عید نداشته باشند. پس عید یک مسئله کاملاً اجتماعی هست.

دلایل چهارگانه مطرح شد؛ با توجه به دلایل چهارگانه فوق، اجتماعی بودن عید فطر راجح به نظر می رسد. اگرچه گفتیم هر یک از دلایل فوق جای بحث هست، کسی می تواند بگوید آن دلیل اولی که شما گفتید که نماز عید فطر را قیاس به نماز جمعه کردید، شاید بگویند این قیاس، قیاس مع الفارق هست، چونکه در شرایط نماز جمعه و نماز عید فرقهایی هست مثلاً در نماز جمعه خطبه شرط است در نزد احناف، اما در نماز عید شرط نیست؛ پس از نظر حکم هم نماز جمعه فرض هست. یا نماز عید واجب هست، در نظر احناف بین واجب و فرض فرق هست. که می گویند فرض یک امر قطعی

یقینی هست، اما واجب درجه اش، کمی پایین تر هست. قطع نظر از مذاهب دیگر که اهل تشیع و دیگر مذاهب اهل سنت می گویند فرض و واجب یک چیز دیگری هست. اما بنابر نظر خود احناف، حکم نماز جمعه فرض هست و نماز عیدین واجب هست. ممکن است کسی این جواب را بدهد.

یا در دلیل دوم که بحث شهادت مطرح شد، و گفتیم از لزوم شهادت، اجتماعی بودن عید فطر ثابت می شود، چون گفتیم شهادت شرط است در نماز عید، در حالی که در روزه خبر کافی است؛ ممکن است کسی بگوید در عید فطر فقط شهادت لازم نیست، با تکمیل سی روز رمضان هم می تواند ثابت بشود و لذا گفتیم شهادت شرط است و قضیه اجتماعی ثابت می شود کسی می تواند جرحی بزند با تکمیل سی روز ماه رمضان هم این عید می تواند ثابت بشود. یا مثلاً در مسائل مالی که یک چیز فردی هست، شهادت شرط است، با وجود اینکه شهادت شرط است، یک مسئله اجتماعی نیست، مسئله فردی هست.

یا در استدلال سوم که گفتیم، آن مسئله فقهی که در نزد احناف هست که کسی بیاید خودش رویت ماه داشته باشد، از طرف قاضی رد بشود اما در عید فطر نمی تواند افطار بکند، پس مسئله اجتماعی هست، ممکن است این را هم جرح بکنند که مسئله اختلافی در احناف هست، یک قول هست که گفته است روزه بگیرد، بعضی گفته اند می تواند افطار بکند و این چون حکم، مبنای آن احتیاط است، حکم اصلی نیست، به این خاطر بعضی می توانند جرح بکنند.

یا در دلیل دیگر که اختلاف مطالع مطرح کردیم، بعضی ها می توانند بگویند نظر متأخرین احناف خلاف این است چون که آن ها قائل به اختلاف مطالع هستند و رویت جایی نمی تواند معتبر باشد برای منطقه و کشوری دیگر، اینها می تواند جرح باشد.

ولی با وجود تمامی این جرح ها، باز دلائلی که برای اجتماعی بودن عید فطر ارائه می شود قوی تر نسبت به دلائلی است که برای فردی بودن دلیل مطرح می شود.

جمع بندی

می خواهم با یک سوال خاتمه بدهم و آن هم این است که با وجود اجتماعی بودن، چون یک مسئله عبادی هست، عبادی بودن آن، غیر از اجتماعی بودن تفکیک نمی شود اینها با همدیگر هستند حالا با اجتماعی بودن، آیا تولیت اعلام عید فطر با حاکم اسلامی است، یا مسلمانان با رویت ماه شوال می توانند عید بکنند و نماز عید فطر بخوانند؟ این یک مسئله در هم تنیده است، به ظاهر آنچه مورد نظر اسلام هست اتحاد و همبستگی مسلمان و پرهیز از اختلاف و تشتت و دودستگی است. شرط اذن امام در نماز جمعه یا نماز عیدین، می گویند فتوای انتظامی هست. این یک بحث است.

آیا فتوای شرعی هست؟ یا فتوای انتظامی؟

مثلاً تقید به مذهب که ما تقلید شخصی داریم، از طرف سلفی ها می گویند این شرک است، تقلید شخصی را می گویند شرک است، می گویند دلیل شما چیست؟ بعضی از اساتید اینطور جواب می دهند که این یک فتوای انتظامی هست، یعنی بر ما لازم نیست که یک دلیل شرعی بدهیم.

فتوای انتظامی یعنی چه؟ یعنی اگر مثلاً ما در تقلید شخصی بگوییم که می شود تقلید مطلق انجام داد و ما مقید به یک مجتهد خاص نباشیم، آنجا اتباع هوا، لازم می آید، اتباع رخص مذاهب، تلفیق بین المذاهب، و اتباع هوا بنابر اتفاق چیز حرامی است و ما به خاطر حفظ مردم از اتباع هوا و این که دین بازیچه مردم نشود، به همین خاطر فتوا می دهیم که تقلید از یک شخص واجب است.

به دنبال همین بحث هم مطرح می شود که اذن حاکم، آیا فتوای انتظامی هست یا فتوای شرعی؟

در مورد مذاهب دیگر به نظر من، غیر از مذهب احناف، نظرشان بر فتوای انتظامی هست، اما در احناف عموماً این راجح به نظر می آید که این فتوای شرعی است. ما روایت هایی در موضوع داریم. همچنان که جناب دکتر حکیم ذکر کردند.. یک عبارت فقهی هست، چون بحث مذهب احناف است. گفته اند: «لو سلم راعی الی رمضان و اکمل العده»، یعنی مدت کامل شد، می گوید: «لم یفطر الامام»، لقوله علیه السلام صومکم یوم تصومون و فطرکم یوم تفترون»، اینطور نیست که بعضی خودشان بیایند افطار بکنند. اجتماع مسلمان ها شرط است.

لذا قول راجح در نزد احناف، این است؛ با توجه به روایات که اذن امام را در نماز جمعه شرط صحت می دانند، در مسئله عید هم شرط صحت است. البته بعضی ها مطرح کرده اند شرط صحت نیست، بلکه شرط اولویت هست، یعنی اولی این است که امام مسلمین به خاطر اتحاد در این مسئله ورود بکنند تا اتحاد مسلمان ها حفظ بشود.

خوب اگر ما آن نظریه را بگیریم اینجا ورود امام یک چیز انتظامی است، یک چیز انتظامی یک چیز شرعی نیست.

این جوانب بحثی هم البته هست مثلاً در بعضی از کشورهای اسلامی، مثلاً هندوستان، چند صد میلیون اهل سنت، اهل تشیع، مسلمانان به هر حال یک اجتماع، تعداد خیلی بزرگی آنجا هست، اگر بگوییم اذن امام شرط صحت هست، یعنی بر آن ها آیا ادای نماز جمعه یا نماز عیدین، لازم نیست؟ این هم جای بحث دارد.

گرچه فقها بحث کرده اند در جاهایی که حاکم اسلامی هست، بر آن ها بنا بر ضرورت خودشان بر یک شخصی اتفاق بکنند که اتحادشان حفظ بشود اشکال ندارد، یک شخصی را انتخاب بکنند و می توانند با آن شخص نماز عیدین یا نماز جمعه را ادا بکنند.

نتیجه آخر راجح بودن اجتماعی است.

جزاکم الله خیراً

تشکر حجت الاسلام والمسلمین دیلم رئیس مرکز اسلامی گرگان

در پایان این نشست حجت الاسلام والمسلمین دیلم رئیس مرکز اسلامی گرگان ضمن تشکر از جلسه دانشی برگزار شده گفت: سال گذشته یک جلسه فاخری داشتیم که جناب استاد حکیم به استان ما تشریف آوردند و یک از کارگاه‌های ما موضوع استهلال بود که خیلی خوب بود، اما وقتی الان بحث موضوع شناسی را می‌بینیم، می‌بینیم پیش نیاز آن نشست و آن جلسات، اینجا باید بحث و حل بشود که بعداً افراد با مبنای خودشان پیش بروند.

اولین نکته بعد از اثبات این موضوع که الان اینجا تقریر شد و گفتیم اجتماعی بودن برای ما مهم است. این است که حتماً به ادله ی افرادی که اعتقاد به فردی بودن مسئله دارند، بپردازیم و جواب آن‌ها را بدهیم.

موضوع بعدی استدعای من از مجموعه این است که پیوست بعدی را پس از اثبات مسئله اجتماعی بودن، طرح بفرمایند تا موضوع رها نشود. به نظرم حداقل پنج یا شش عنوان دیگر می‌تواند به این اضافه بشود.

استان گلستان این بستر را فراهم می‌کند که جلالت دانشی برگزار بشود. احناف استان گلستان و خراسان شمالی با هم هستند، ما سال گذشته ستاد استهلال ترکمن صحرا را تشکیل دادیم. از دوستان هم استفاده بشود، از همه عزیزان، این عناوین را قصد داریم در استان پیگیری کنیم:

بررسی اعتبار قول لا عبیره لقول المنجمین در فقه احناف، یک زیر مجموعه‌ای برای خود دارد
بررسی اعتبار نجوم اسلامی در رویت هلال،

جایگاه نجوم اسلامی در امساک و افطار، در اعلام اوقات نماز و خیلی مسائل.

جایگاه اذن حاکم در رویت ماه رمضان و شوال از منظر فقه احناف،

حاکم مسلمان و غیر مسلمان، حاکم شیعه و سنی، حاکم مستبد و فاسق، که زیر مجموعه‌های بحثی بسیار دارد

جایگاه و امکان بهره‌گیری از چشم مسلح در فقه احناف

با پذیرش اختلاف مطالع چه مقدار فاصله و مسافت معتبر است؟

اینها موضوعات ریزی است که مطرح و دو موضوع هم الان نوشتیم:

فتوای انتظامی یا شرعی و شرط اولیت

این را هم به آن اضافه کردم

می‌خواهم بگویم فرصت فراهم است و اگر با هم بنشینیم احتمال اینکه موضوعات بیشتری به این جمع اضافه بکنیم هست و استان گلستان بستری آماده است برای مرکز موضوع شناسی است که با حضور سید بزرگوار و اساتید مکرم، انشاءالله تا پایان سال چند جلسه و نشست علمی در استان گلستان داشته باشیم.